

پیدایش و تحول زبان دری در ایران: از زبان درباری ساسانیان تا هسته مرکزی فارسی نوین

سمانه سعیدی

دانشجوی مقطع دکتری تاریخ اسلام، واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

علیرضا سیاهپوش

کارشناس ارشد حقوق جزا و کیفری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق، ایران.

چکیده

زبان فارسی، به عنوان گنجینه‌ای غنی از تاریخ و فرهنگ ایران، ریشه‌های عمیقی در بطن تاریخ دارد. این زبان که در طول سده‌ها دچار تحولات متعددی شده است، همواره ابزاری برای بیان اندیشه‌ها و انتقال هویت ملی و فرهنگی بوده است. بر اساس منابع تاریخی، زبان فارسی از دوران ساسانیان با لهجه دری به شکل امروزی نزدیک شده و ریشه‌های آن به پیش از دوران هخامنشیان بازمی‌گردد. این پژوهش به بررسی تاریخچه زبان فارسی، به ویژه در دوران ساسانیان و هخامنشیان، می‌پردازد و به پرسش‌هایی نظیر آغاز و پیدایش زبان دری، اهمیت پاسداشت زبان فارسی و تأثیر تاریخ و اجتماع بر سبک‌های ادبی این زبان پاسخ می‌دهد. سوال اصلی تحقیق این است که آغاز و پیدایش زبان دری به عنوان هسته اصلی زبان فارسی نوین، در چه دوره‌ای از تاریخ ایران شکل گرفته و چه عواملی در شکل‌گیری و گسترش آن مؤثر بوده‌اند؟

فرضیه اصلی این پژوهش بر این مبنا استوار است که زبان دری در دوران ساسانیان به عنوان زبان رسمی و درباری این سلسله، به تدریج شکل گرفته و با تأثیرپذیری از زبان‌های پارسی باستان و زبان‌های محلی دیگر، به هسته اصلی زبان فارسی نوین تبدیل شده است. عوامل مختلفی از جمله موقعیت جغرافیایی ایران، تعاملات فرهنگی با سایر اقوام و تحولات سیاسی در شکل‌گیری و گسترش زبان دری نقش داشته‌اند.

در این مقاله از روش تاریخی-تطبیقی و جمع‌آوری داده‌های کتابخانه‌ای استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که زبان دری در دوران ساسانیان به عنوان زبان رسمی و درباری شکل گرفته و عوامل مختلفی چون موقعیت جغرافیایی، تعاملات فرهنگی و تحولات سیاسی در شکل‌گیری و گسترش آن مؤثر بوده‌اند.

زبان دری به عنوان هسته اصلی زبان فارسی نوین، ویژگی‌های مشترکی با زبان‌های پارسی باستان و زبان‌های محلی دیگر دارد. پاسداشت زبان فارسی به عنوان میراث فرهنگی و هویتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

واژگان کلیدی: زبان فارسی، فارسی درّی، فرهنگ، ساسانیان، پهلوی، ملت

مقدمه:

هر جا که فرهنگ ایرانی هست وطن من است، زیرا در آن جاست که روح من و ذوق من آشنا می یابد و به گمان من وطن آن جاست که آشنائی ها هست. نمی گویم که فرهنگ همان زبان است، اما زبان هم جز یکی از اجزا فرهنگ است و جز بزرگی است. (ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۴۷: ص ۱۷۵)

زبان فارسی، گنجینه ای پر بار از فرهنگ و تاریخ ایران زمین، در طول سده ها دستخوش تحولات بسیاری شده است. با وجود تلاش های برخی برای جدایی از این زبان مشترک و ایجاد گسست در پیوندهای فرهنگی، فارسی همچنان به عنوان نمادی از هویت ملی و پل ارتباطی میان نسل ها و فرهنگ ها باقی مانده است.

این پژوهش با هدف بررسی ریشه های تاریخی و جغرافیایی زبان فارسی و نشان دادن اهمیت و جایگاه آن در جهان امروز انجام شده است. چرا که زبان، تنها ابزاری برای ارتباط نیست، بلکه آینه ای است که فرهنگ، تاریخ و اندیشه های یک ملت را در آن می توان مشاهده کرد. به تعبیر استاد اندیشمند، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، آینده هر ملتی به تربیت جوانان آن بستگی دارد و پژوهشگران در این مسیر نقش خطیری بر عهده دارند.

یکی از مهم ترین دلایل اهمیت زبان فارسی، نقش آن در حفظ هویت ملی و پیوند نسل ها است. متون کهن فارسی، گنجینه ای از دانش و اندیشه است که مطالعه آن ها به ما امکان می دهد تا با تاریخ و فرهنگ نیاکان خود آشنا شویم. همچنین، زبان فارسی به عنوان زبانی مشترک، پارسی زبانان را در سراسر جهان به هم پیوند داده و احساس تعلق به یک هویت مشترک را در آن ها تقویت می کند.

تحقیقات پیشین پیرامون خاستگاه و تاریخ زبان فارسی نشان می دهد که این زبان ریشه های عمیقی در تاریخ ایران باستان دارد و تحت تأثیر زبان های مختلفی همچون عربی، ترکی و سانسکریت قرار گرفته است. در این پژوهش، با استفاده از روش تاریخی-تطبیقی و بررسی منابع معتبر، به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که زبان فارسی چگونه شکل گرفته و چه عواملی در گسترش و پایداری آن مؤثر بوده است.

تکامل خط و زبان فارسی از نگاه ابن ندیم

ابن ندیم، در کتاب «الفهرست» خود، نگاهی جامع و چندوجهی به زبان فارسی دارد. وی با بررسی ریشه های تاریخی این زبان، انواع خطوط رایج در میان ایرانیان و کاربردهای مختلف هر یک از این خطوط، تصویری دقیق و منسجم از زبان فارسی به دست می دهد. ابن ندیم، زبان فارسی را زبانی پویا و با تاریخی غنی می داند که در طول زمان تحولات بسیاری را تجربه کرده است. وی همچنین به تنوع گویش ها و لهجه های فارسی در مناطق مختلف ایران اشاره می کند و به اهمیت این تنوع در غنای زبان فارسی تأکید می ورزد.

گویند اول کسی که بفارسی [به فارسی] سخن گفت کیومرث بود که فارسیان او را گلشاه خوانند و معنی آن پادشاه گل است، و او در نزد آنان ابوالبشر باشد، و بقولی [به قولی] اول کسی که بفارسی نوشت ببوراسب پسر ونداسب معروف بضحاک [به ضحاک] صاحب اژدهاک است و گویند فریدون ین ائغبان وقتی که زمین

را میان فرزندان خود سلم و طوج و ایرج تقسیم نمود به هریک ثلث قسمت آساد را بخشوده و این را در نامه نوشته و به آنان داد. گویند: اول کسی که خط بنوشت جمشید پسر اونجهان بود و دراسان که یکی از کرانه های ششتر است اقامت داشت. به عقیده ایرانیان هنگامی که او زمین را متصرف شد، جن و انس به او سر فرود آوردند و ابلیس فرمانبردارش گردید، به وی امر کرد آنچه در اندیشه و دل دارد به صورت آشکار و عیان در آورد، او هم نوشتن را به وی آموخت. به خط ابو عبدالله محد بن عبدوس جهشیاری در کتاب الوزراء. هنگامی که بستاسب [گشتاسب] به پادشاهی رسید نوشتن توسعه یافت و زرتشت پسر اسپتمان آئین گذار مجوس ظاهر شد، و در کتاب شگفت انگیز خود را که به هه زبان ها بود نشان داد، و مردمی که خود را به آموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت پیدا کرده بودند بسیار شدند. عبدالله بن مقفع گوید: زبان های فارسی عبارت از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است. پهلوی منسوب است به پهل که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. و اما دری زبان شهرنشینان بود، و درباریان با آن سخن می گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مردم فارس با آن سخن می گفتند. و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می گفتند، و سریانی زبان همگانی و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود.

ابن مقفع گوید: ایرانیان را هفت نوع خط است که یکی از آن ها به نوشتن دین اختصاص داشت و به آن دین دفتری می گویند و اوستا را به آن می نویسند. خط دیگری نیز دارند که به آن «ویش دبیری» می گویند و سیصد و شصت و پنج حرف دارد و با آنت فراست (آثار قیافه) و زجر (تغالو مانند آن) و شرشر آب و طنین گوش اشارت چشم و چشمک زدن و ایماء و اشاره و امثال آن را می نویسند و این خط به دست کسی نیفتاده است که ابدانیم و از فرزندان ایرانی امروزه نیز کسی نیست که با آن بنویسد. ایرانیان خط دیگری نیز دارند که به آن کشتج گویند و بیست و چهار حرف دارد و با آن عهد و وریه و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر. نگارهای جامه و فرش و سکه درهم فارسیان با این خط است و نیز خطی دیگر دارند به نام نیم کشتج در بیست و چهار حرف که طب و فلسفه را با آن می نویسند. ... (الفهرست ان ندیم، ص ۲۳-۱۹)

زبان فارسی؛ آینه‌ای تمام‌نما از تاریخ و فرهنگ ایران

مجموعه واژگان هر زبان، آینه‌ای تمام‌نما از تاریخ، فرهنگ و تمدن آن ملت است. مطالعه این واژگان، همچون ورق زدن دفتر خاطرات یک ملت، ما را به عمق اندیشه‌ها، آرزوها و شیوه زندگی آن مردم راه می‌برد. این گنجینه لفظی، در هیچ زبانی ثابت و پایدار نیست؛ بلکه همواره در گذر زمان دستخوش تحولات می‌شود. با دگرگونی‌های اجتماعی، واژگان نیز زاده می‌شوند و می‌میرند. واژه‌هایی که دیگر مصداقی در دنیای واقعی ندارند، منسوخ می‌شوند؛ و برای توصیف پدیده‌های نو، واژه‌های جدیدی ساخته یا از زبان‌های دیگر اقتباس می‌شود. این پویایی زبانی، گواهی بر زنده بودن و رشد یک زبان است.

این مجموعه لغات در هیچ زبانی دیگر هرگز مدتی دراز یکسان نمی‌ماند. هر تحولی که در جامعه رخ می‌دهد، چه مادی و چه معنوی، تغییراتی در لغات متداول آن جامعه پدید می‌آورد. یک دسته از لغات، به

سبب آن که مصداق خارجی آن ها متروک شده است از این مجموعه بیرون می رود، منسوخ می شود. اما چیز های تازه و نوی که به اقتضای تحولات اجتماعی ایجاد شده محتاج الفاظی است که بر آن ها دلالت کند. این الفاظ ناچار به وسیله اقتباس از زبان های دیگر، یا اشتقاق، یا استعمال لغات متروک در مورد و معنی جدید، ایجاد می شود. بحث درباره چگونگی متروک شدن لغات یا مرگ آن ها، و شیوه های پیدایش لغات جدید که در حکم تولد آن هاست، و همچنین تغییر یافتن معانی بعضی از الفاظ که تجدید حیات آن ها شمرده می شود. (نائل خانلری، پرویز، ۱۳۴۷: ص ۹۷)

اگر پهلوان پیری را ببینید که در روزگار جوانی پیروزی ها دیده و نامش در سراسر جهان پیچیده و اکنون سالخورده و ناتوان شده و بازیچه دست کودکان کوچه و بازار گشته، چنانکه هر یک به بهانه دستگیری آزارش می دهند و به چاله و سنگلاخش می افکنند آیا جوانمردی شما را بر آن نمی دارد که به دفاع از او برخیزید و از چنگ طفلان شیر یا نادان نجاتش دهید؟ پس چرا از زبان فارسی دفاع نمی کنید؟

زبان فارسی همان پهلوان نامدار است. روزگاری این زبان کشوری را، از دهلی تا قسطنطنیه و از فرغانه تا بغداد گشوده بود. پادشاهان عثمانی و هند سخن گفتن به این زبان را هنر و مایه افتخار خود می شمردند. کشورگشایان خونریز مغول تاج از سر شهریاران می ربودند اما پیش او، فارسی پهلوان، به ستایشگری می آمدند. (همان، ص ۱۶۷)

به قول استاد بزرگوار مرحوم دکتر محمد علی اسلامی ندوشن: «اگر زبان فرهنگ به جای سیاست بنشیند، شاید بتواند از التهاب جهان بکاهد.» و « فرهنگ ایران باید در طریقی پیش رود که پلی بین گذشته و حال ببندد و تفاهم و پیوستگی بیشتری بین این سرزمین و ساکنان آن پدید آورد.» (باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۸۳: ص ۱۱۸)

آوای فارسی، گنجینه ی فرهنگ غنی فارسی

به کار می رفته و واژه های «فرهنگستان» frahang فرهنگ در پهلوی به صورت «فرهنگ (فرهنگی) و «فرهنگیت» (=فرهنگید) از frahangik به معنی «آموزشگاه» و فرهنگیک frahagestan آن ساخته شده است. (متن های پهلوی، ویراسته جاماسب آسانا،

ص ۲۷_۴۷_۵۸_۵۹_۹۲_۹۳_۱۵۰_۱۵۱_۱۶۲. روایات پهلوی، ویراسته ا.پ.ن. دهاپهر، بمبئی ۱۹۱۳، ص ۲۰۰، ۱۹۴، ۱۹۳؛ ن ک: به زند و نندیداد، فرگرد ۱۳، بند ۴۶، شایست نشایست، ویراسته جهانگیر تاوادی، هامبورگ، ۱۹۳۰، ص ۱۰۵؛ کارنامه اردشیر بابکان، ویراسته دستور داراب پشوتن سنجابا، بمبئی ۱۸۹۶، ص ۶_۷؛ متن های پهلوی، ویراسته جاماسب آسانا، ص ۲۷. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۹؛ پ.ز. دمناش، شکندگوماتیک و یچار، پاریس ۱۹۴۵، ص ۲۶_۱۴۰)

در پهلوی اشکانی نیز «فرهینج» frahenj به معنی «فرهنجیدن، فرهختن» بکار رفته است. فرهنگ از زبان های ایرانی به ارمنی راه یافته و در آن زبان به صورت hrahang به کار رفته و از آن مصدر «هرهنگل» hrahangel ساخته شده است.^۱ یکی از جهانگردان اروپائی پنجاه شصت سال پیش از این نوشته بود که ایران^۲ چیزی ندارد، جز زبانی که در سراسر آسیای میانه و غربی رایج است و به همین سبب اقوام آسیایی چشم مهر و دلبستگی به این سرزمین دارند. آری این نیروی بزرگ ملی بود و دشمن آن را به زیان خود دید و با آن در آویخت.

سپهبد به فرهنگ دارد سپاه براساید از درد فریادخواه

چو آثر باشی ز دشمن برآی بداندیش را دل برآید ز جای (فردوسی)

در متن پهلوی «چیتک هندرسی پوریوتکیشان» چنین آمده است:

«به خواستاری فرهنگ کوشا باشد چه فرهنگ تخم دانش است و بر آن خرد است و خرد آرایش دو جهان است و درباره آن گفته اند که فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر شگفتی [سختی]، پانه [نگهبان] و اندر آستانه [مصیبت] دستگیر و اندر تنگی پیشه است. آذر تحفة الملوک چنین آمده: «حکمای پارس گفته اند که خرد رهنمونی بزرگ و پستی قوی است و کلید دانش هاست و دانش و فرهنگ انبازان [=شریکان] خرد اند.» (تحفة الملوک، ۱۳۱۷: ص ۴)

در قابوس نامه چنین می خوانیم: «و تن خویش را بعث کن به فرهنگ و هنر آموختن و این تو را به دو چیز حاصل شود یا به کار بستن چیزی که دانی یا به آموختن آن چیز که ندانی.» (عنصرالمعانی، کیکاوس، ۱۳۴۵: ص ۳۳) ما در معنای فرهنگ و ذکر گنجینه ی عظیم فارسی، آنچه در کتب و منابع دست اول یافته ایم؛ (کیا، صادق، ۱۳۴۷: ص ۶)

در فرهنگ جهانگیری معنای فرهنگ این گونه آمده :

«فرهنگ و فرهنگ ... شش معنی دارد، اول دانش باشد ... دوم ادب بود ... سیوم عقل را نامند ... چهارم کتابی را خوانند که مشتمل باشد بر لغات پارسی و غیره ... پنجم نام مادر کیکاوس است، ششم درختی را گویند که آن را بخوابانند و خاک بر آن بریزند تا بیخ بگیرد و باز آن را کنده به جایی دیگر نهال کنند.» (فرهنگ جهانگیری)

درفرنگ نفیسی این گونه آمده:

^۱ در ارمنی نوین hrahang به معنی «دستور» و hrahangel به معنی «دستور دادن است»

^۲ در زمان سامانیان که قلمروشان خراسان بزرگ بود که امروزه شامل شمال شرق ایران تا افغانستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان می شود. ناتل خاندلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، (تهران: نشر نو ۱۳۶۵)، ص ۲۸۱

^۳ از متن پهلوی، چیتک هندرسی پوریوتکیشان، منهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، بمبئی، ص ۴۷، بند ۴۱_۴۲. نک: متن پهلوی واکچ اتوریات مهرسپندان، در متن پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه ۱۵۱، بند ۶۶

«فرهنگ و علم و فضل و دانش و عقل و ادب و اخلاق نیک و هوش و دریافت و فراست و شاخه درختی که آن را خوابانیده خاک بر بالای آن ریزند و مدتی گذارند تا ریشه کند و از آن جا برکنده در جای دیگر نهال کنند و نام کتابی که محتوی لغات فارسی بود و نام مادر کیکوس و نام دارئی که به تازگی کشوت گویند» (کیا، صادق، ۱۳۴۷: ص ۸)

اولین فرهنگ لغت مطلع زبان فارسی

«لغت فُرس» یا «فرهنگ اسدی» واژنامه ی کهن و مهم ایرانی از «اسدی توسی» شاعر سرشناس که در پیرامون سال ۳۹۰ هجری در طوس دیده به جهان گشود. وی دو دهه از آغاز زندگی خویش را در شهر طوس گذرانده و سپس به علتی که بر ما روشن نیست زادگاه خود را به سوی شمال باختری ایران ترک گفته است. نخست در دهه های چهارم و پنجم سده پنجم (میان ۳۹۰ تا ۴۵۰) در طارم در دربار ابونصر جستان گذرانیده و در همان جا در سال ۴۴۷ کتاب الأبنیه (خطیبی، ابوالفضل، ۲۰۱۶) را که چند سالی پیش از آن مولف آن موفق الدین ابومنصور علی هروی برای ابونصر جستان تألیف کرده بود، برای یکی از بزرگان آنجا کتابت کرده است و در همان جا مناظرات مسلمانان و مغ و شب و روز را سروده است. سپس در دهه ششم سده پنجم و احتمالاً پس از درگذشت ابونصر جستان در سال ۴۵۳ طارم را به سوی نخبوان ترک کرده است. و در آن جا در سال ۴۵۸ گرشاسپنامه را به نام ابودلف فرمانروای نخبوان به پایان رسانیده است. پس از این تاریخ لغت فرس را تألیف کرده است و در دهه هفتم این سده سفری به آنی نموده و زمانی را در دربار منوچهر بن شاور از فرمانروایان شدادی آنی به سر برده است و مناظره نیزه و کمان را به نام این فرمانروا سروده است و پس از آن در محلی نامعلوم پیرامون سال ۴۶۵ هجری زندگی را بدرود گفته است. (خالقی مطلق، جلال، ص ۳۹۰) اسدی طوسی [توسی] یکی از آن مردان بزرگ زبان فارسی و ادب فارسی است که درخت هنر او دست کم سه شاخه تناور دارد: شعر، لغت و خط (خالقی مطلق، جلال، ۱۳۶۲: ص ۳۸۹). اگر چه «لغت فُرس» یا «فرهنگ اسدی» بعد از «رساله ابو حفص سغدی» (بته‌کن، علی، دسامبر ۲۰۰۷) و «تفاسیر فی لغه الفرس» نوشته شد. اما چون امروز از آن دو نوشته اثری در دست نیست، «لغت فرس» را اولین فرهنگ لغت فارسی موجود می‌گویند. اسدی در این کتاب برای بیشتر واژگان، شاهی از شعرها آورده است، پس ترتیب واژه‌های آن را بر پایه ی حروف آخر گذاشت، که برای استفاده شاعران در پیدا کردن قافیه، منبع ارزشمندی شد. نوشتن این کتاب بر این اساس بود که شاعران و نویسندگان پارسی زبان از سرزمین‌های غربی ایران که با برخی واژه‌های به کار رفته در خراسان و قراورد آشنایی نداشتند، که بتوانند مشکلات خود را رفع کنند. اهمیت این واژه نامه جدای از فهرست واژگان، برخی چامه‌های کهن است که جز در این کتاب نسخه ی دیگری از آن نداریم و از دست رفته اند؛ پاره ای از کلیله و دمنه و سندبادنامه ی رودکی (جلیل، تجلیل؛ سید محمد باقر، کمال الدین، ۱۳۸۰) و وامق و عذرا از عنصری (صادق، علی اشرف، داستان وامق و عذرا و اصل یونانی آنس، ۱۳۸۲، ش ۱۱۰). چندین تصحیح بر لغت فرس اسدی نوشته شده است، که یکی از آن‌ها را دکتر علی اشرف صادقی با همکاری دکتر فتح الله مجتباتی انجام دادند.

زبان فارسی از دوران باستان

در پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح در منطقه ای میان جنوب روسیه در شرق رود دنیپر و شمال قفقاز و غرب کوه های اورال قومی زندگی می کرده که فرانتس بوپ آلمانی (۱۷۹۱-۱۸۶۷) زبان آن قوم را هندی و اروپایی نامیده و آن قوم به قوم هندی و اروپایی معروف گشته است. در میانه هزاره دوم پیش از میلاد گروهی از قوم هندی و اروپایی، که خود را آریا می نامیدند، سرزمینی را به تصرف خود در آوردند که آن سرزمین به نام ایران نامیده شد. حدود اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح، ایرانیان در شرق ایران، در سرزمین هرات و مرو حکومتی تشکیل دادند که اخبار آن به صورت افسانه ای در بخش پیشدادیان و کیانیان در شاهنامه فردوسی به جای مانده است. در اواخر سده هشتم پیش از میلاد مسیح، دیوکس دولت ماد را در همدان تأسیس کرد. دولتی که دیوکس بنیاد نهاده بود تابع دولت آشور بود. در اوایل سده هفتم پیش از میلاد مسیح، هخامنش در پارسومش، واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخامنشی را تشکیل داد. این دولت تابع دولت ماد بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح، با غلبه بر آستیاگس، آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض کرد و دولت هخامنش را تأسیس نمود. دولت هخامنشی را در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، اسکندر مقدونی سرنگون کرد. از آغاز آمدن ایرانیان به این سرزمین تا سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، از لحاظ تاریخ زبان فارسی دوره باستان نامیده می شود. زبانی که ایرانیان در آغاز تصرف ایران بدان گفتگو می کرده اند، ایرانی باستان نامیده می شود. از ایرانی باستان اثری به جای نمانده است. ایرانی باستان منشعب از زبان هندی و اروپایی است. تا سال ۱۷۸۶ کسی نمی دانست زبان فارسی، که یکی از بازمانده های ایرانی باستان است، با زبان های لاتینی و یونانی و هندی باستان و انگلیسی یک اصل دارد. در این سال سرویلیام جونز، قاضی انگلیسی، در برابر انجمن آسیایی کلکته، خطابه ای ایراد کرد که در آن به هم ریشه بودن زبان های مزبور اشاره کرد. عده ای از دانشمندان به تحقیق در این موضوع پرداختند و ثابت کردند که آن چه سرویلیام جونز گفته صحت دارد. یکی از آن دانشمندان فرانتس بوپ آلمانی بود که نام زبان اصلی را هندی و اروپایی گذاشت، به سبب آن که این زبان از هند تا اروپا رواج داشته است. در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح، ایرانی باستان، در بخش های مختلف به صورت های مختلفی در آمده بود که هر صورت آن، زبان مستقلی شده بود. در میان زبان های منشعب شده از ایرانی باستان تنها از زبان های زیر اثر به جای مانده است:

۱. سکایی

سکا از هزاره اول پیش از میلاد مسیح تا هزاره پس از میلاد مسیح منطقه وسیعی را از کناره های دریای سیاه تا مرزهای چین در تصرف داشتند. از زبان سکاه نوشته ای برجای نمانده، تنها تعدادی لغت، اغلب به صورت اسم خاص، از زبان سکاه در نوشته های یونانی و لاتینی و هندی به جای مانده است.

۲. مادی

از زبان مادی نوشته ای بر جای نمانده، تنها تعدادی لغت از زبان مادی در فارسی باستان و یونانی باقی مانده است.

۳. فارسی باستان

مهم ترین اثری که از فارسی باستان به جای مانده کتیبه داریوش بزرگ (سلطنت از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) است بر کوه بیستون. کتیبه فارسی باستان و عیلامی و اکدی است. (ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۸: ص ۱۷-۲۰)

زبان های رسمی بر خطه جغرافیایی پارسی

پارسی باستان که گویش ایرانیان جنوب غربی بود در شاهنشاهی هخامنشی زبان رسمی دولتی شمرده شد و در سنگ نوشته های شاهان این خاندان به کار رفت. از زبان های ایرانی میانه، شاید از اواسط عهد شاهنشاهی اشکانی، زبان پهلوانیک رسمیت یافت، تا آن جا که نخستین شاهان ساسانی، یعنی فرمانروایانی که از جنوب غربی ایران برخاسته بودند، آن زبان را نیز در سنگ نوشته های یادگار به موازات گویش جاری خود به کار بردند. سپس گویش جنوب غربی که زبان فرمانروایان ساسانی بود و آن را پارسیک می خوانیم زبان دولتی و اداری شد و در طی بیش از چهار قرن که خاندان ساسانی بر سرزمین پهناور ایران فرمان می راندند کم کم بر گویش های دیگر ایرانی، چه در مغرب و چه در مشرق غلبه کرد. در دوران ایرانی میانه گمان نزدیک به یقین این است که استقرار فرمانروایان پارسی در مشرق ایران و پادگان سربازان پارسی، و رواج آئین زردشتی، گویش پارسیک یعنی پهلوی جنوب غربی ایران را که زبان دولتی و رسمی و در شرق گسترش داده با زبان های شمال غربی مانند پهلوانیک سخت معارضه داشته است، چنان که در اواخر دوران شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی جنوبی یا پارسیک میان همه طبقات شرق ایران جانشین پهلوانیک یعنی گویش محلی ایشان شده بود. به این طریق باید گفت که در طی تاریخ دراز مدت شاهنشاهی ایرانیان، در هریک از ادوار، یک زبان رسمی اداری بوده که بر گویش های متعدد محلی غلبه داشته است، و به عبارت دیگر همیشه در ایران یک زبان درّی در کار بوده است که زبان فارسی درّی بعد از اسلام نیز آخرین مرحله تکامل و تحول آن است. بعضی از مورخان اسلامی در ذکر زبان هائی که در ایران پیش از اسلام رواج داشته پهلوی و فارسی و درّی را سه زبان یا سه گویش متفاوت شمرده اند. از آن جمله حمزة اصفهانی در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف درباره هریک چنین توضیح می دهد:

فهلوی (پهلوی): زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می گفتند و آن منسوب به فله و این نام بر پنج شهر ایران که اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان اطلاق می شود. و اما درّی زبان شهرهای مداین بود و درباریان به آن سخن می گفتند و منسوب به درگاه پادشاهی است و از میان زبان های مردم خراسان و خاور، زبان مردم بلخ در آن بیشتر بود و اما فارسی، زبان موبدان و دانشمندان و مانند آنان بود و آن زبان مردم فارس است و اما خوزی زبانی است که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با پیرامونیان خود سخن می گفتند و سریانی زبان اهل سواد و نوشتن و هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود. (ابن الندیم، ۱۳۴۳، ص ۱۱۳) پارسی باستان یک زبان نوشتار ادبی و کهن بود که با زبان گفتار فاصله ی زیاد داشت و زبان نوشتار پارسیگ، اگر چه دنباله ی آن زبان است، ولی دنباله ی راست آن نیست، بلکه از زبان گفتار سخت تاثیر دیده است. آنچه ابن مقفع درباره ی زبان خوزی و زبان سریانی می گوید،

در اینجا موضوع گفت‌وگوی ما نیست. آنچه او درباره‌ی زبان فهلوی، یعنی پهلوی و پیوستگی آن با فهله یعنی پهلہ می‌گوید و پنج شهری که نام می‌برد، همه می‌رسانند که خواست او همان زبان پهلوی پارتی یا پهلویک یا پهلوانیک است. (W. B. Henning، ۱۹۵۸: ص ۹۳) و اما اصطلاح فارسی را دو بار به کار گرفته است. بار نخست، فارسی را به معنی مطلق زبان ایرانی آورده و زبان‌های فارسی، یعنی زبان‌های ایرانی؛ ولی بار دوم که می‌گوید فارسی، زبان موبدان و دانشمندان و مردم فارس بود، روشن می‌شود که خواست او در اینجا از فارسی، زبان پهلوی ساسانی یا پارسیگ یا پارسی میانه است که بیشتر نوشته‌های مانده از ادبیات پهلوی به همین زبان است و اشاره‌ی او به اینکه فارسی زبان مردم فارس بود، تعیین محل اصلی این زبان است در برابر محل اصلی زبان پهلویگ که پهلہ یا پارت بود که ابن مقفع به پنج شهر از آن نام برده است.

زبان پهلوی ساسانی یا پارسیگ و زبان پهلوی پارتی یا پهلویگ چنان به یکدیگر نزدیک بودند که مردم این دو زبان سخن یکدیگر را به خوبی درمی‌یافتند و همین اندازه خویشاوندی و نزدیکی را نیز می‌توان پیش از آن میان دو زبان پارسی باستان و مادی گمان برد که هر یک در همان محلی که سپس‌تر میهن زبان پارسیگ و پهلویگ بود رواج داشتند. برخلاف پارسیگ که دنباله‌ی پارسی باستان است، پهلویگ دنباله‌ی مادی نیست؛ ولی دوره‌ی باستانی پهلویگ که با زبان مادی خویشاوند نزدیک بود، چنان که هنینگ (همان) از آن‌ها به عنوان زبان‌های خواهر نام می‌برد. (گوستاو فلوگل، ۱۳۴۳: ص ۱۱۳) نام ماد نیز در روی یکی از پنج شهری که ابن مقفع از آن جزو پنج شهر پارت نام برده است، یعنی نهاوند، بر جای مانده است.^۴ (خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۴: س اول)

اما آنچه ابن مقفع درباره‌ی زبان درّی می‌گوید نیاز به بررسی بیشتری دارد. این که می‌گوید درّی زبان درباریان و منسوب به دربار پادشاهی بود، از این سخن نخست این نکته درست می‌گردد که درّی از در به معنی درگاه است که ابن مقفع آن را به «باب» ترجمه کرده است و خواست از در و درگاه در این جا، پایتخت، و درّی زبان مردم شهرنشین پایتخت ساسانی و شهرهای مداین بود و این که می‌گوید از میان زبانهای اهل خراسان و خاور، زبان مردم بلخ در زبان درّی بیشتر است، بدین معنی است که این زبان درّی، از باختر ایران به خاور نفوذ کرده بود و در آنجا با زبانهای آن سامان آمیخته بود. اگر این تعبیر ما از گفته ابن مقفع درست باشد، نظر او با نظریه دانش زبان‌شناسی درباره‌ی خاستگاه و جهت نفوذ زبان درّی یا فارسی مطابقت دارد. (خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۴)

فارسی: زبانی بود که موبدان و کسانی که با ایشان سر و کار داشتند بدان سخن می‌گفتند و آن زبان شهرهای فارس است.

^۴ - در پارسی باستان حرف د پس از مصوت، در پهلوی و فارسی به ه و ی تبدیل می‌گردد. از این رو ماد تبدیل می‌شود به ماه و مای. صورت ماه و در ویس و رامین آمده است که همان ماد است. همچنین در کارنامک (بخش ۵، بند ۱) صورت ماهیگ به معنی مادی آمده است. صورت مای در شاهنامه آمده است که در برخی جاها شهری در هند است و در برخی جاها شهری در ایران که باز همان ماد است. ضمناً همانگونه که پهلوی و پهلہ که همان پارت است به معنی مطلق شهر نیز درآمده است، ماه نیز که همان ماد است معنی مطلق شهر گرفته است و ماه نهاوند، یعنی شهر نهاوند. همچنین مای که به معنی ماد است به معنی مطلق شهر هم هست و در شاهنامه در مواردی که بتوان مای مرغ خواند به معنی شهر مرو است. در شاهنامه مرغ نیز گذشته از مرو، نام شهری در هند هم شده است.

دژی: زبان شهرهای مدائن است و کسانی که دربار شاه بودند به آن گفتگو می کردند و این لفظ نسبت است به دربار و در این زبان از میان لغات شهرهای مشرق لغت اهل بلخ غلبه دارد. (اصفهانی، ابوعبدالله حمزة بن حسن، ۱۹۶۸: ص ۶۷-۶۸)

ابن الندیم نیز در الفهرست همین نکات را از قول ابن مقفع آورده (ابن ندیم، ۱۳۴۸: ص ۱۹) و در منابع دیگر نیز از این دو مأخذ نقل کرده اند. در اکثر نوشته هایی که مربوط به زبان های اصیل ایرانی بعد از اسلام است دو اصطلاح فارسی و دری را مترادف و گاهی هر دو را هم به یک معنی آورده اند و گاهی دژی را صفت فارسی و در معنی فصیح ذکر کرده اند. مطرزی می نویسد:

«الفارسية الدرية الفصيحة نسبت إلى در و هو الباب بالفارسية.» (مطرزی، ناصرالدین، ۱۳۴۸: ص ۱۷۷)

بفرمود تا پارسی و دری
ابوالقاسم، ص ۲۵۴

مقدسی در احسن التقاسیم همه زبان های ایرانی را فارسی خوانده و از بیان او چنین بر می آید که لفظ دژی را به معنی فصیح به کار می برد و از آن زبانی جداگانه اراده نمی کند. عین عبارت او چنین است: و کلام اهل هذه الاقالیم الثمانية (ای اقالیم الاعاجم) بالعجمیه، الان منها دریه، و منها منغلقة. و جمیعها تمی الفارسیة. و اختلافهما بین و العجمها مشکل. (مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، بی تا، ص ۲۵۹)

از موارد متعدد دیگری که در آثار مورخان و جغرافی دانان اسلامی ذکر شده است بخوبی معنی اصطلاح دژی واضح می شود. از آن جمله مقدسی در ذکر زبان مردم بخارا می نویسد زبان شان دژی است و هر چه از آن گونه باشد دژی خوانده می شود، زیرا که آن زبانی است که به آن نامه های شاه را می نویسند و یا آن عریضه به شاه می فرستند، و اشتقاق آن از در است که باب (درگاه) باشد یعنی آن زبانی که در درگاه (شاه) به آن گفتگو می کنند. (مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، بی تا، ص ۳۲۵)

اختلاف پارسی و دژی

اینکه اختلاف میان دری و پارسی تنها اختلاف میان دو سبک است و نه دو زبان، آنچه در مقدمه ی ترجمه ی تفسیر طبری آشکار است، که در آغاز می نویسد: «و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه، ترجمه کرده به زبان پارسی و دژی»، یعنی نام پارسی و دژی را دو نام برای یک زبان گرفته است و از آن پس پنج بار دیگر که از زبان کتاب نام می برد، همه جا آن را تنها پارسی می نامد و در یکجا می نویسد: «و اینجا بدین ناحیت (خراسان و ماوراء النهر) زبان پارسی است.» (محمد بن جریر طبری، ۱۳۵۶: ص ۵) فردوسی در جایی، زبان شاهنامه ی خود را پارسی می نامد (فردوسی، ابوالقاسم، ۲۱۰/۳۷۱) همچنان که پیش از او ابوعلی بلعمی نیز زبان ترجمه ی خود را از تاریخ طبری پارسی نامیده است. (بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن محمد بن، ۱۳۵۳: ص ۲)

مفهوم فارسی

۱_ فارسی یک مفهوم عام دارد که معادل «ایرانی» است، و می دانیم که در کتاب های عربی تا این اواخر کلمه ایران و ایرانی بسیار نادر به کار رفته و تقریباً همه جا نام این سرزمین و مردمانش با الفاظ «فارس» و «فرس» ذکر شده است. یاقوت می نویسد: «سرزمین فارس در دوران قدیم پیش از اسلام میان رود بلخ تا مزر آذربایجان و ارمنستان فارسی (ایرانی) تا فرات به سوی خاک عربستان و تا عمان و مکران و تا کابل و طخارستان بوده، و این با صفاترین و معتدل ترین قسمت جهان است. (الحموی الرومی البغدادی، یاقوت بن عبدالله، ص ۸۳۵_۸۳۷)

نکته ای که مولف مجمل التواریخ و القصص در این با می آورد نیز موید این معنی است: «سلمان را فارسی می خوانند از برای آن که عرب همه زمین عجم را فارسی گفتندی و سلمان را فارسی خواندندی و او از اصفهان بود و جماعتی پندارند که او از فارس بوده است.» (مجله التواریخ و القصص، بی تا، ص ۳۲۷)

در بسیاری از موارد از موارد که لفظ «فارسی» در آثار مورخان و جغرافی نویسان قدیم ذکر شده یک معنی عام از آن اراده کرده اند که همه گویش های ایرانی را شامل می شود، و قول مقدسی در احسن التقاسیم که پیش از این ذکر شد، و نوشته مسعودی در کتاب التبییه و الاشرف که پس از ذکر شهرستان های ایران می گوید: «همه این نواحی کشور واحدی بوده که زیر فرمان یک شاه اداره می شده و همه مردمان آن به یک زبان سخن می گفته اند، جز اینکه در گویش های گوناگون ایشان اندکی تفاوت وجود داشته ... چنان که در پهلوی و درّی و آذری گویش های دیگر ایرانی دیده می شود. (مسعودی، علی بن حسین، بی تا، ص ۷۸) موید این معنی است و اشعار بعضی از شاعران تازی زبان مانند ابونواس که متضمن لغات ایرانی است و «فارسیات» خوانده شده نیز دلیلی دیگر است. کلمات فارسی که در اشعار ابونواس (۱۴۵_۱۹۹ هـ ق.) (مینوی، مجتبی، ش ۳) آمده غالباً به فارسی درّی است، نه یکی دیگر از گویش های ایرانی؛ با توجه به اینکه ابونواس در اهواز متولد و در بصره بزرگ شده است، هرگاه فارسی درّی را چنان که بعضی پنداشته اند گویش خاص خراسان شماردیم عجیب می نماید که شاعری عربی زبان که در جنوب غربی ایران می زیسته با کلماتی که در خراسان متداول بوده آشنائی داشته و آن ها را به همان گونه در میان اشعار عربی خود به کار برده باشد. این کلمات چنین است: نمک سود، گفت و نبود، نمکدان، بابا، ماما، ناهید، بیدخت، آبن، دوستان، جانی (جان من)، چشمان، شیرین دندان، دشت بیابان، کنار، شهریار، کامکار

بده مرا یک بازی

یا نرجسی و بهاری

اما در بعضی قصاید که مخاطب او جوانی زردشتی بوده اصطلاحات دینی زردشتیان را آورده که به پهلوی جنوبی (پارسیک) بیشتر نزدیک است؛

آبسال=آغاز سال

اسفهر=سپهر

وهار=بهار

نوروزک=نوروز

اما این اصطلاح یک معنی خاص نیز دارد و آن نسبت است به یک قسمت از سرزمین ایران که «فارس» باشد و این که حمزه اصفهانی و اصطخری و خوارزمی و زبان را موبدان و منسوب به استان فارس شمرده اند (خوارزمی، محمد بن احمد، بی تا: ص ۱۱۲) از این باب است. زبان رسمی و ادبی ایران بعد از اسلام را گاهی

با قید صفت برای تمایز آن گویش های دیگر ایرانی «فارسی درّی» خوانده و گاهی با حذف صفت به طور مطلق «فارسی» نوشته اند.

۲- اصطلاح «پهلوی» یا «فهلوی» نیز در تاریخ چند بار دیگرگون شده است. شک نیست که این لفظ از کلمه «پرتو» مشتق است که نام یکی از طوایف شمالی ایرانی است، که خاندان شاهنشاهی اشکانیان را بنیاد کردند. بنابراین کلمه «پهلوی» در آغاز به زبان و خط این قوم یا سلسله اطلاق می شد. اما بعد به موجب آثار مورخان اسلامی این لفظ به یکی از گویش های ایرانی شهرستان های مغرب این سرزمین اختصاص یافت که در دستگاه ساسانیان نیز رایج بود. فردوسی در داستان زندانی کردن خسرو پرویز می گوید که به زندانبانیان دستور دادند که مگذار کسی با خسرو سخن بگوید:

مگر آنکه گفتار او بشنوی
اگر فارسی گوید از پهلوی (فردوسی، ابوالقاسم، بی تا، ص ۲۹۱۳)

توسعه اصطلاح «پهلوی» در دوران اسلامی بیشتر شد. نخست آن که این صفت برای نام های دیگر جز زبان نیز به کار رفت و در شاهنامه و منظومه های دیگر «جامه پهلوی» و «جوشن پهلوی» و «سنجق پهلوی» نیز آمده است. دیگر آن که به معنی عام «ایرانی» در مقابل ترکی و تازی نیز استعمال شده است. گاهی در اشعار شاعران فارسی زبان مانند فردوسی و فرخی و ادیب صابر و دیگران همین زبان فارسی درّی به کار می بردند «پهلوی» خوانده شده است. سوم اختصاصاً لفظ «پهلوی» یا «فهلوی» است که به کلیه شعرهای محلی غالباً دوییتی که به یکی از گویش های دیگر ایرانی جز فارسی درّی سروده شده باشد. از این جاست که گاهی مفهوم ربان طبیعی و عاری از تکلف به لفظ «پهلوی» بیان شده است.

۳- اما معنی «درّی» از هر دو سریع تر است، زیرا که به اتفاق مورخان اسلامی این لفظ به معنی «درباری» است و زبان دولتی دستگاه ساسانی بوده و به همین سبب در نخستین دولت های مستقل با نیمه مستقل ایرانی که بعد از اسلام در مشرق این سرزمین بر پا شد، از میان گویش های دیگر ایرانی رسمیت یافت و در امور اداری و ادبی به کار رفت. پس از سقوط ساسانیان، زبان نوشتار نخست هنوز همان زبان پارسیگ (و تا حدودی پهلویگ) بود، چنانکه بیشتر آثاری که از این زبان ها در دست است، تالیف یا نوپردازی هایی است از همین سده های نخستین هجری، ولی نام این زبان ها دیگر از پارسیگ و پهلویگ به پارسی و پهلوی تغییر یافته بود و از همین روست که ابن مقفع صورت معرّب آن ها را فارسی و فهلوی ثبت کرده است. ولی با کم شدن موبدان و گرویدن دهقانان به دین نوین، موقعیت زبان پارسیگ روز به روز ضعیف تر می گشت و کم کم بر سر جانشینی آن، مبارزه ای میان دری و عربی در گرفت.

درّی زبان رسمی نوشتار

زبان فارسی تا زمانی که تنها زبان گفتار بود به آن درّی می گفتند و نه پارسی؛ ولی پس از آنکه در میانه ی سده ی سوم هجری به جای زبان پارسیگ، زبان نوشتار گردید نام پارسی هم بدان داده شد و از این زمان دارای سه نام گردید: پارسی، درّی و پارسی درّی. نخست، پیروزی با عربی بود؛ که با داشتن همه ی ویژگی های یک زبان توانا و به عنوان زبان دین و دستگاه خلافت اسلامی و مجهز به خطی که با همه ی

نواقص خود بهتر از خط پهلوی بود، همچون سرداری که تا آن زمان روی شکست ندیده بود، پا به میدان نهاد. ترجمه‌ها و تالیفات بی‌شمار ایرانیان به زبان عربی در دو سه سده‌ی نخستین هجری، مهم‌ترین نشانه‌ی این پیروزی موقتی زبان عربی است و نشانه‌ی اینکه ایرانیان کم‌کم خود را برای یک کوچ فرهنگی و وداع با گذشته آماده می‌کردند؛ ولی در میانه‌ی سده‌ی سوم، با طلوع دولت یعقوب، ورق برگشت و به فرمان امیری که از میان توده‌ها برخاسته بود و جز زبان نیاکان خود زبانی نمی‌دانست، درّی رسماً زبان نوشتار شد.^۵ (بهار، محمد تقی، ۱۳۱۴: ص ۲۰۹)

زردشت و فارسی

مطهر بن طاهر مقدسی نقل می‌کند که به آتشکده خود رفته که کوره ای از کوره های قدیم فارس بوده است و از ذکر نام خدا در متابشان پرییده است: کتابی نزد او آورده و گفته اند که ابسطا (اوستا) ست و آن کتابی است که زردشت برای ایشان آورده است. موبدان آن را به زبان خودشان برای او خوانده و معانی آن را به فارسی تفسیر کرده اند. آن گاه معانی کلمات «هرمز» و «بشاسبندان»، (=امشاسپندان) و «رستخیز» را از زبان ایشان بیان می‌کند و سپس می‌گوید: «ایرانیان به زبان درّی آن را «خدا» و «خداوند» و «خداایگان» می‌خوانند. (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۸۹۹: ص ۷۸)

این جا نیز به نظر می‌آید که مراد از زبان رایج زردشتیان فارس است که در کتاب های دینی ایشان هست (و اکنون پهلوی خوانده می‌شود) و درّی همین زبان رسمی و ادبی ایرانی است که بعد از اسلام رسمیت یافته است. بنابراین خطاست که تصور کنیم پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی زبان رسمی و رایج آن دستگاه فراموش شده و سپس گویش دیگری در کار آمده است. به عبارت دیگر باید گفت زبان رسمی و ادبی ایران پیش از اسلام تا بعد از اسلام دوام و استمرار داشته و قطع و فصلی واقع نشده است.

چراپی منسوب شدن زبان فارسی درّی به خراسان، و نشو و نمای آن در این خطه پس از اسلام

پس از آن که پایتخت ساسانی (تیسفون=مدائن) به تسخیر تازیان در آمد، یزدگر با همه سپاهیان و درباریان خود به داخل ایران عقب نشینی کرد و پس از شکست نهاوند به جنوب ایران رفت و از استخر به کرمان و سپس به قهستان و از آن جا به مرو رسید و به موجب اسناد تاریخی در این سفر همه دستگاه درباری ساسانی با او همراه بودند و حتی کتاب خانه شاهی را با خود به آن جا برده بود که تا یکی دو قرن بعد در همان جا مانده بود. (ابن طیفور، ۱۹۴۹، ص ۷۸)

درباریان دستگاه ساسانی پس از کشته شدن آن شاه برگشته بخت، طبعاً در آن سرزمین ماندند؛ زیرا به سوی مغرب که در دست تازیان افتاده بود راهی نداشتند. سپس که سپاه مسلمانان عرب آمد و بر آن نواحی نیز مسلط شد ناچار گروهی کثیر از ایشان به عنوان موالی با سپاه اسلام همراه شدند و در فتح ولایت های شرقی و شمال شرقی با تاربان همکاری کردند و به این طریق که از لحاظ زبان اداری و رسمی دربار ساسانی پدید آمده بود به مشرق انتقال یافت. گذشته از این طبیعی است که در دوره ساسانی مرزبانان و فرمانروایان

^۵ - آمده است که چون شاعران یعقوب را به تازی ستایش گفتند و او سخن آنان را درنیافت، گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت» و از آن پس شعر رسماً زبان دری گشت.

محلی که با درباریان شاهنشاهی سروکار داشتند در روابط اداری و سیاسی خود با مرکز حکومت، همان زبان فارسی یعنی درّی را به کار می بردند و با آن آشنایی داشتند. به این طریق زبان درّی پس از غلبه تازیان در نواحی غربی و جنوبی کمتر به کار رفت و در مشرق و شمال شرقی به سبب آن که از مرکز خلافت اسلامی (دمشق و سپس بغداد) دورتر بودند بیشتر دوام یافت و در اولین فرصتی که برای پدید آمدن حکومت های مستقل یا نیمه مستقل ایرانی دست داد همان زبان رسمی دستگاه ساسانی مبنای زبان رسمی و اداری و سپس ادبی و علمی قرار گرفت و گویش های محلی دیگر در مقابل آن جلوه ای نکردند و چنین مقامی بدست نیاوردند. (ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۵: ص ۲۸۱) تکوین و تکمیل زبان فارسی به صورت بالنده و روان «فارسی درّی» مربوط به پیش از اسلام است و به دوره ساسانی باز می گردد و شکل گیری و رشد گسترش زبان فارسی در این زمان اتفاق افتاده است و بین تمام اقوام گسترده بوده است. و در این دوران به پهلوی می نوشتند اما به زبان درّی سخن می گفتند و از اینجا زبان «فارسی درّی» یک زبان میانجی و پیوندی بوده است که دست کم ۱۵۰۰ سال سابقه دارد و این روند فراگیری خودبخود بوده و اجبار و سلطه ای در کار نبوده است و خودبخود یک زبان بین الاقوامی ایجاد شده است و می توان گفت «زبان فارسی درّی»، انتخاب خردمندان و دانشمندان برای میانجی شدن و پیوند دادن ایرانیان کهن با هم بود که طی فرآیندی طبیعی و علمی در ایران دوره ی ساسانی به عنوان توانمندترین ابزار برای ارتباط و پیوند گفتاری و نوشتاری مردم از میان همه ی زبان های موجود انتخاب شد و این گزینش را به فرمانروایان ایران ارائه کردند و خردمندان و نویسندگان در ملی کردن زبان فارسی ایفای نقش کردند. زبان فارسی امروز ما با همین لهجه «درّی» از دوره ساسانی به امروز رسیده و پختگی و بالندگی خود را از دوره ساسانی آغاز نموده است. از اوایل قرن سوم شعرا به فارسی شعر گفته اند.

در زمان سامانیان که قلمروشان خراسان بزرگ بود که امروزه شامل شمال شرق ایران تا افغانستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان می شود. سرزمین خراسان که تحت قلمروی زمامداران آل سامان از ربع پایانی قرن سوم هجری/دهم میلادی واقع گشته بود، به تدریج مهد خیز دانشمندان و مشاهیر بسیاری شد که در هر گوشه از آفاق آن روزگار، شاهد شکوفایی و تولید علم فراوان شد، (جواد هروی، ۱۳۸۶: ص ۷۱) عرصه علمی در این زمان روند شگفت انگیزی را با سرعت طی نمود چنان که تنها ذکر علمای بخارا، خود به تحریر مجلدات کتاب نیاز دارد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ص ۷)

شعر معروف بوی جوی مولیان را از رودکی (ملقب به پدر شعر فارسی) داریم که بیش از ۱۱۰۰ سال قدمت آن است که روایتی تاریخی در دل آن نهفته از نصر دوم در دوره ی سامانی (اشپولر، برتولد، ۱۳۶۳: ص ۱۲۶) و این روایت در چهار مقاله به قلم نظامی عروضی سمرقندی روایت شده است. (عروضی، ۱۳۷۶: ص ۵۵-۵۷)

یاد یار مهربان آید همی

زیر پایم پرنیان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او

آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیرزی میرزی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زیان آید همی
در کتاب بهارستان چنین آمده است:

«گویند سه کس از شعراء در سه دولت، اقبال ها دیدند و قبول ها یافتند که کس نیافت، رودکی در عهد سامانیان، عنصری در عهد محمودیان، و معزی در دولت سنجریان» (جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۴: ص ۹۶)

رودکی در عصر خود در تغییر زبان فارسی پهلوی به الفبای عربی دخالت کرده است، امیر نصر سامانی فرمانی صادر نمود که کلیله و دمنه از پهلوی به زبان فارسی دری به نظم کشیده شود و در ازای آن هشتاد هزار دینار به رودکی صله بخشید: (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۳۸: ص ۹)

کلیله به تازی شد از پهلوی بدین سان که اکنون همی بشنوی
به تازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر
بفرمود تا پارسی و دری بگفتند و کوتاه شد داوری
گزارنده را پیش بنشاندند همه را بر رودکی خواندند (فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹: ص ۴۶۶)

زبان فارسی در دوه میانه

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، داریوش سوم هخامنشی به قتل رسید. با قتل او برای فارسی زبانان دوره جدیدی شروع می شود که تا سال ۸۶۷ میلادی برابر با ۲۵۴ هجری، سالی که یعقوب لیث صفار^۱ به سلطنت رسید و زبان فارسی دری رسمیت یافت، ادامه می یابد. این دوره برای زبان فارسی دوره میانه است. در کتاب «تاریخ سیستان» بعقوب لیث صفاری با نام فارسی رادمان پور ماهک شعر گفته است که پس از آن در کتاب تاریخ سیستان آمده که شعرا یعقوب لیث را به عربی مدح نموده اند، اما یعقوب در پاسخ می گوید: «چیزی را که من در نیابم، چرا باید گفت؟» (پاریزی، باستانی، ۱۳۸۳: ص ۶۷) سپس شعرا به فارسی شعر گفتند. اسکندر در سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح، اشک

^۱ یکی از شخصیت های مورد علاقه هر جوان - و حتی کودک برنا و پیر سالخورد ایرانی - یعقوب لیث صفاری است که یکی از بزرگ ترین پایه گذاران استقلال ایران و نمونه یک مدافع بزرگ ملی و نشانه فداکاری و از خود گذشتگی و رشادت و شجاعت است. پاریزی باستانی، محمد ابراهیم، ۱۳۸۳: ص ۱۱۹

اول حکومت اشکانی را تأسیس کرد. مهرداد اول (سلطنت از سال ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح)، فرهاد دوم (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح) و مهرداد دوم (سلطنت از ۱۲۸ تا ۸۸ سال پیش از میلاد مسیح) امپراتوری اشکانی را، که به جیحون و کر و فرات و سند و خلیج فارس و دریای مکران محدود می شد، تأسیس کردند. دولت اشکانی تا سال ۲۲۴ میلادی، سالی که اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی، در جنگ با اردشیر ساسانی به قتل رسید، بر ایران حکومت کرد. اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی حکومت ساسانی را تأسیس کرد. اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی سلطنت ایران را به پسرش شاپور اول واگذار کرد. شاپور پس از رسیدن به سلطنت، کشور را از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب گسترش داد. شاپور در کتیبه ای که در کعبه زردشت نویسانده، مناطقی را، که قلمرو حکومت او را تشکیل می داده اند، ذکر کرده است. کشور شاپور سند و پیشاور و کاشغر و مرو و گرجستان و ارمنستان و بین النهرین و عمان را در بر می گرفته است. به همین مناسبت شاپور عنوان «شاهنشاه ایران» را، که اردشیر برای خود انتخاب کرده بود، کافی ندانست و خود را شاهنشاه ایران و انیران نامید. دولت ساسانی تا سال ۶۵۱ میلادی، سالی که یزدگرد سوم، آخرین پادشاه این سلسله، در مرو به قتل رسید، دوام یافت. با تسلط حکومت سلوکی بر ایران، زبان و فرهنگ یونانی در ایران رواج یافت و رواج آن تا سده های نخستین اسلامی ادامه پیدا کرد. مهرداد اول اشکانی (سلطنت از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح) خود را دوستداران یونان می نامید و سکه های خود را با لقبی که خود برای خود انتخاب کرده بود، حک می کرد. پادشاهان پس از او هم روش او را در یونان دوستی دنبال می کردند. سر بریده کراسوس، سردار رومی، را هنگامی به حضور فرود دوم (سلطنت از حدود ۵۷ تا ۳۷ یا ۳۶ پیش از میلاد) آوردند نمایشنامه ای یونانی در برابر او بازی می شد. بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ایران دوستی را جانشین یونان دوستی کرد. وی الفبا و زبان پهلوی اشکانی را به جای الفبا و زبان یونانی به کار گرفت. بنا بر روایات زردشتی به دستور بلاش اول، اوستا را، که پس از هجوم اسکندر به ایران پراکنده شده بود، گردآوری کردند. از این زمان زبان یونانی اهمیتی را که در دوره سلوکی و نیمه اول دوره اشکانی به دست آورده بود، از دست داد اما متروک نشد. پادشاهان نخستین ساسانی، اردشیر و شاپور و هرمز کتیبه های خود را علاوه بر فارسی میانه و پهلوی اشکانی به یونانی هم نویسانده اند. در سال ۵۲۹ میلادی یوستی نیانوس، آکادمی آتن را بست. هفت تن از فیلسوفان آکادمی آتن به تیسفون آمدند. خسرو اول، انوشیروان (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی)، به آنان پناه داد. این فیلسوفان پنج سال در ایران سبب جلب توجه به زبان و فرهنگ یونانی گردیده بوده است. در سال ۹۲ پیش از میلاد مسیح، رومیان به فرات رسیدند و همسایه دولت اشکانی شدند. از این زمان ارتباط زبانی و فرهنگی میان ایرانیان و لاتینی ها برقرار گشت. مهرداد اول اشکانی بین النهرین را، که ساکنان آن سامیان بودند، تصرف کرد. این امر سبب شد که زبان و فرهنگ سامیان بر ایرانیان و زبان و فرهنگ ایرانیان اثر بگذارد. مهرداد دوم در امور ارمنستان دخالت کرد و تیکران را به سلطنت رساند. از این پس ارمنستان زیر نفوذ اشکانیان قرار گرفت. بلاش اول برادر خود، تیرداد، را به سلطنت ارمنستان قرار گرفت. بلاش اول برادر خود، تیرداد، را به سلطنت ارمنستان رساند. زبان و فرهنگ اشکانیان بر زبان و فرهنگ ارمنستان تأثیر پایداری کرد، واژه های زیادی از پهلوی اشکانی به زبان ارمنی راه یافتند. در خاور، ایرانیان با ترکان و چینیان و هندیان و تبتیان همسایه بودند و با آن ها ارتباط فرهنگی و زبانی داشتند. (ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۸: ص ۵۷-۶۰)

زبان های ایران میانه

در دوره میانه، زبان اوستایی که زبان مرده بود، در حوزه های دینی زردشتیان، رایج بوده است. زبان های فارسی باستان و اکدی و عیلامی و آرامی، که از زبان های رسمی دولت هخامنشی بوده اند، از رسمیت می افتند و جای آن ها را زبان یونانی می گیرد و رواج آن به عنوان زبان رسمی تا زمان بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ادامه می یابد و از آن پس به عنوان زبانی از زبان های رسمی ایران به هستی خود ادامه می دهد. از برخی زبان های ایرانی در این دوره، آثار مختلفی به جای مانده است. زبان هایی که از آن اثر به جای مانده، به سبب شباهت هایی که با هم از نظر قواعد دستوری دارند، به دو گروه تقسیم شده اند:

۱. گروه ایرانی میانه شرقی

گروه ایرانی میانه شرقی زبان های بلخی و ختنی و سغدی و خوارزمی را در بر می گیرد. این زبان ها در شرق ایران، بلخ و ختن و سغد و خوارزم رایج بوده اند. چون زبان فارسی، بازمانده فارسی میانه است و این زبان از شاخه های ایرانی میانه غربی است.

۲. گروه ایرانی میان غربی

گروه ایرانی میانه غربی، زبان های پهلوی اشکانی و فارسی میانه را در بر می گیرد. (همان، ص ۶۶-۶۷)

زدانا پرسید پس دادگر که فرهنگ بهتر بُود گر گهر؟

چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ باشد زگوهر فُزون

که فرهنگ آرایش جان بُود زگوهر سخن گفتن آسان بُود

گهر بی هنر زار و خوارست و سست به فرهنگ باشد روان تندرست

شاهنامه فردوسی

تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق

نتیجه گیری:

پژوهش حاضر با هدف بررسی پیدایش و تحول زبان دری و جایگاه آن در تاریخ زبان فارسی انجام شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که زبان دری در دوران ساسانیان به عنوان زبان رسمی و درباری شکل گرفته است. این زبان در طی زمان و با تأثیرپذیری از زبان‌های پارسی باستان و زبان‌های محلی دیگر، تحولات بسیاری را تجربه کرده و در نهایت به هسته اصلی زبان فارسی نوین تبدیل شده است.

عوامل مختلفی در شکل‌گیری و گسترش زبان دری نقش داشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به موقعیت جغرافیایی ایران، تعاملات فرهنگی با سایر اقوام و تحولات سیاسی اشاره کرد. زبان دری با توجه به ویژگی‌های مشترک آن با زبان‌های پارسی باستان و زبان‌های محلی دیگر، نشان‌دهنده پیوستگی تاریخی و فرهنگی زبان فارسی است. زبان فارسی، به عنوان میراثی گران‌بها از تمدن کهن ایران، آینه‌ای تمام‌نما از تاریخ، فرهنگ و هویت ملی ایرانیان است. این زبان در طول سده‌ها، تحولات بسیاری را تجربه کرده و همواره ابزاری برای بیان اندیشه‌ها، انتقال ارزش‌ها و حفظ هویت ملی بوده است.

مطالعه تاریخ زبان فارسی، ما را به عمق تمدن ایرانی رهنمون می‌سازد. ریشه‌های این زبان به دوران باستان بازمی‌گردد و در طول تاریخ با تأثیرپذیری از زبان‌های دیگر و تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، شکل گرفته است.

زبان فارسی، نه تنها وسیله‌ای برای ارتباط است، بلکه حامل فرهنگ، ادبیات و اندیشه‌های ایرانیان نیز می‌باشد. آثار ادبی، تاریخی و فلسفی به زبان فارسی، گنجینه‌ای ارزشمند از دانش و خرد بشری است که به ما کمک می‌کند تا به شناخت بهتر گذشته و حال خود بپردازیم. در نتیجه، حفظ و پاسداری از زبان فارسی، وظیفه همه ایرانیان است. این زبان، هویت ما را شکل می‌دهد و ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد. با یادگیری، مطالعه و استفاده از زبان فارسی، می‌توانیم به غنی‌تر شدن فرهنگ و ادبیات کشورمان کمک کنیم و میراث گران‌بهای نیاکان خود را به نسل‌های آینده منتقل کنیم.



منابع و مآخذ

الف: فارسی

ابن طیفور. کتاب البغداد. ابن طیفور، چاپ مصر، ۱۹۴۹.

ابن ندیم. الفهرست. چاپ مصر، ۱۳۴۸ ه. ق.

ابن‌الندیم. الفهرست. به کوشش گوستاو فلوگل (G. Flügel). ترجمه‌ی فارسی از رضا تجدد. تهران، ۱۳۴۳. ص ۱۱۳

ابوالقاسمی، محسن، تاریخ مختصر زبان فارسی. انتشارات طهوری ۱۳۷۸.

ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. چاپ دوم. تهران ۱۳۵۳، ج ۱.

باستانی، پاریزی. یعقوب لیث. ج ۸. نشر علم، ۱۳۸۳.

بی‌نا. روایات پهلوی. ویراسته ا. پ. ن. دهبهر، بمبئی، ۱۹۱۳.

بی‌نا. متن‌های پهلوی. ویراسته جاماسپ آسانا. بی‌جا، بی‌تا.

بی‌نا. مجمل التواریخ و القصص. به گزارش ملک الشعرا بهار. نشر الکترونیک، بی‌تا.

بی‌نا. کارنامه اردشیر بابکان. ویراسته دستور داراب پشتون سنجابا، بمبئی ۱۸۹۶.

بته‌کن، علی. ابوحفص سغدی. بایگانی‌شده در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۷ توسط Way back Machine، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. جلد ۵. بازدید: نوامبر ۲۰۰۸.

بهار، محمد تقی. تاریخ سیستان. تهران: ۱۳۱۴.

تحفة الملوك. تهران: ۱۳۱۷ خورشیدی.

جامی، عبدالرحمان. بهارستان. تصحیح اسماعیل حاکمی، چ. ۳. تهران: اطلاعات ۱۳۷۴.

جلیل، تجلیل. سید محمد باقر، کمال الدین. اصل و منشأ سندبادنامه. پایگاه مجلات تخصصی نور ۱۳۸۰.

الحموی الرومی. معجم البلدان. چاپ لایه‌زیگ، جلد ۳. بی تا.

خالقی مطلق، جلال. گردش در گرشاسپانه. هامبورگ، نشریه ایران نامه، س ۱۳۶۲، دوره ۲، ش ۳.

خالقی مطلق، جلال. سرگذشت زبان فارسی. مجله ایران شناسی، سال اول، سه‌شنبه، ۲۰ بهمن ۱۳۹۴.

خوارزمی، محمد بن احمد. مفاتیح العلوم. ترجمه فارسی. چاپ بنیاد فرهنگ ایران بی تا.

خطیبی، ابوالفضل. اسدی توسی. دائرة المعارف بزرگ اسلامی. دریافت شده در ۲۴ ژوئن ۲۰۱۶.

دولت‌شاه سمرقندی. تذکره الشعرا. چ. ۲. تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۸.

صادقی، علی اشرف. داستان وامق و عذرا و اصل یونانی آنس. ۱۳۸۲، ش ۱۱.

طبری، محمد بن جریر. ترجمه‌ی تفسیر طبری. به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ج ۱.

عنصر المعانی، کیکاوس. قابوس نامه. ویراسته آقای دکتر غلامحسین یوسفی. ۱۳۴۵ خورشیدی، بی جا.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه. بر اساس چاپ مسکو ۱۳۷۳. ج ۸.

فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. چاپ بروخیم بی تا. جلد ۹.

فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، چ. ۷. هرا: امیرکبیر، ۱۳۶۹، ج ۴.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. چاپ لیدن بی تا.

مینوی، مجتبی. یکی از فارسیات ابونواس. مجله دانشکده ادبیات تهران، سال اول، شماره ۳.

مقدسی، مطهر بن طاهر. البدء و التاریخ. به کوشش کلمان هوار. پاریس، ۱۸۹۹ - ۱۹۰۱.

مسعودی، علی بن حسین. التنبیه و الاشراف. چاپ دخویه.

مینوی، مجتبی. یکی از فارسیات ابونواس. مجله دانشکده ادبیات تهران. سال اول، شماره ۳.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم. چاپ لیدن بی تا.

ناتل خانلری، پرویز. زبان شناسی و زبان فارسی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷.

ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو ۱۳۶۵.

نرشخی. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر قباوی. تلخیص محمد بن زفر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس ۱۳۶۳.
 هروی، جواد. نهضت شگفت انگیز تولید علم در ایران عهد سامانیان. فصلنامه تولید علم، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، س ۲، ش ۴، بهار ۱۳۸۶.
 یوسفی، غلامحسین. قابوس نامه. ۱۳۴۵ خورشیدی.

لاتین

W. B. Henning, „Mitteliranisch“, in Handbuch der Orientalistik, 4. Bd., 1. Absch.
 Leiden, Köln, 1958, S. 93

سایت

صادق کیا. هیچ گنجی نیست از فرهنگ به. هنر و مردم مهر ۱۳۴۷ شماره ۷۲، ص ۸،

<https://ensani.ir/fa/article/269467>

دیده شده به تاریخ ۱۴۰۲/۱۰/۱ ساعت ۱۳:۱۰